

درباره ارزش زبان فارسی در مقدمه کتابهای زبان فارسی دوره دبیرستان این جملات را می‌خوانیم: «زبان فارسی یکی از چند زبان ارجمندی است که از گذشته‌های بسیار دور آثار مکتوب گراندتری از آن به جای مانده که دربردارنده ارزشهای والای انسانی است... و نه تنها ایرانیان علاقه‌مندند بلکه بسیاری از غیر ایرانیان با شور و شوق، این زبان را فرا گرفته‌اند. مهم‌تر از همه این که ادبیات ایران - که در جهان مقامی بس شامخ دارد... - به این زبان سروده و نوشته شده است. پس بر ماست که زبان فارسی را گرامی بداریم و آن را خوب بشناسیم و بشناسانیم...»^۱

این جملات، و عبارات بعد از آن چنان شورانگیز و البته فریبنده است که با خود فکر می‌کنید، این کتاب دریایی از اندیشه‌های بلند و دستورات محکم و نظریات معتبری است برای شناخت و فهم عمیق ارزش زبان فارسی، چنان که هر فرد بی‌علاقه و بی‌توجه به این امر را به سوی خود جلب خواهد کرد، چه برسد به دانش‌آموزان این دوره که حتماً با عشق و علاقه فراوان گوش جان به سخنان معلمی می‌سپارند که یاد دهنده مطالب این کتاب است. اما با تأسف و وقتی کتاب را باز می‌کنید و نوشته‌های آن را که همه فقط به منظور «تقویت و به کارگیری مهارت زبانی است و باعث توفیق در فراگیری سایر علوم و معارف از جمله ادبیات خواهد بود»^۲ می‌بینید و می‌خوانید، آن وقت مانند من و هر معلم ادبیات دیگر در سایر دبیرستانهای این کشور، دچار سردرد و پریشانی می‌شوید که این دیگر چه کتاب دستور زبانی است؟

ادعای مؤلفان این کتابها این است که این «کتاب در چهار حوزه زبان‌شناسی، دستور، نگارش و املا تهیه شده است» و خصوصاً بخش زبان‌شناسی آن ضمن این که درک عمیق و درستی از زبان به دانش‌آموز می‌دهد و او را با مقوله زبان آشنا می‌سازد، به طور غیرمستقیم در فهم دستور فعلی نیز یاریگر است.^۳

حال آن که «تشریح فرضیه‌های اثبات نشده زبان‌شناسی در کتابهای درسی»^۴ با وضعی نامطلوب و در هم، قادر به انجام چنین رسالتی نیست، خصوصاً که عقاید این زبان‌شناسان از جمله چامسکی «برای خودش هم مسجل نشده و در پذیرش آن زبان‌شناسان ملل مختلف شک و تردید دارند»^۵ آن وقت می‌بینیم با آمیختن نظرات خود و ترجمه آثار این زبان‌شناسان، مطالبی را در

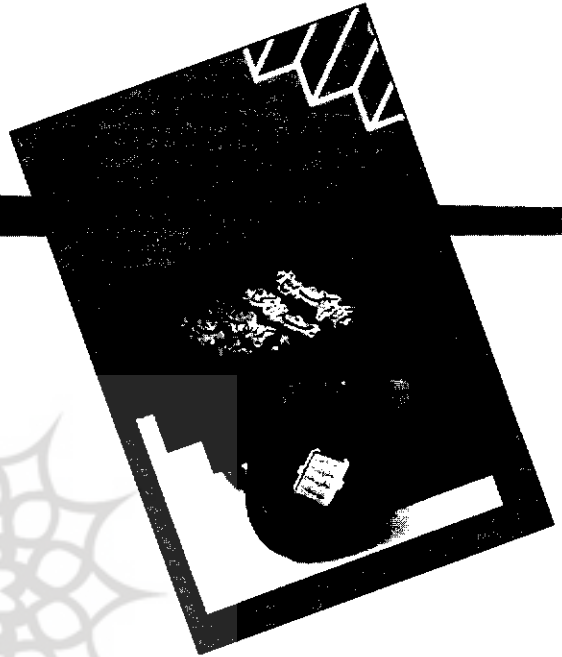
کتابهای درسی گنجانده و آن را پر از «نمودار درختی و اصطلاحاتی چون گروه اسمی و فعلی، وابسته، تکواژ...»^۶ کرده‌اند که معلم دچار سردرگمی می‌شود و از آن بدتر، دانش‌آموزی که باید آنها را فرا بگیرد، بارها از زبان دانش‌آموزان شنیده‌ام که بسیاری از قواعد این کتاب جز اشکال‌آفرینی در زبان، خاصیت دیگری ندارد، مثلاً در کتاب **زبان فارسی (۵)** برای فهماندن قواعد معنایی زبان این مثال آمده: «پرند آسمان آبی را نشانده است» یا «کیفم با دلخوری مدادش را تراشید». در ادامه توضیح داده شده که «این جمله‌ها از نظر قواعد نحوی درست است، اما هیچ کدام جزء جمله‌های عادی زبان نیستند. در این مرحله از سخن، **صافی دیگری وجود دارد که جمله را از نظر معنایی بررسی می‌کند...** که به آن قواعد معنایی می‌گویند»^۷ و دانش‌آموزان با خواندن این جمله بارها با خنده گفته‌اند، مگر ما دیوانه‌ایم که چنین جمله مسخره‌ای را بگوییم. پس با این اوصاف لازم است ایرادات کتاب را بررسی کنیم:

۱. اولین ایراد نگارنده به بحث انواع جمله‌های ساده است. طبق نوشته کتاب، جمله‌ها به گذرا و ناگذر تقسیم می‌شوند و گذراها خود به گذرا به مفعول، گذرا به مسند و گذرا به متمم. علاوه بر این بعضی جمله‌ها، هم مفعولی مسندی، هم متممی مسندی و هم دو مفعولی هستند، ناگذراها را دو جزئی (نهاد و فعل) می‌گویند.

در بخش گذراها، در گذرا به مفعول بحثی نیست، اما گذرا به مسند محل اشکال است. طبق تعریفی که در کتابهای راهنمایی از مسند شده، مسند را به جمله‌هایی نسبت داده‌اند که فعل ربطی دارد و فعل ربطی هم ناگذر (لازم) است و چون این فعل مفهوم کاملی ندارد، نیاز به مسند دارد و اصلاً «مسند جزئی است که با فعل ربطی به نهاد منسوب می‌شود»^۸. حال نه تنها عنوان گذرا را به فعل اسنادی داده‌اند بلکه نقش مسند را غیر از این نوع جمله‌ها به هر کلمه دیگری که نمی‌توانند برای آن نقشی پیدا کنند می‌دهند. برای مثال در جمله‌هایی که می‌خواهند به زور فعل آن را ساده بگیرند جزء مرکب ساز فعل را مسند می‌نامند:

علی چراغ را روشن کرد
نهاد مفعول مسند فعل

و دلیل منطقی آنها این است: چون در جمله «چراغ روشن



و چون سال هزارم فرا می‌رسد... هیزم فراوانی گرد خویش می‌آورد و بر بالای آن می‌نشیند. در سؤال خواسته شده که جمله‌ها را تفکیک و نوع آن را تعیین کنند.^{۱۱} وقتی دانش‌آموزان به این جمله آخر می‌رسند باید بگویند «می‌نشیند» دو جزئی است (نهاد و فعل) یعنی «ققنس می‌نشیند» اما چنین به نظر می‌رسد که ناقص است و باید حتماً قید «بر بالای آن» جزو ارکان اصلی محسوب شود. ناگفته نماند که فعل جمله قبل هم ایراد دارد. ظاهراً خواسته‌اند که فعل ساده باشد، نوشته‌اند «... گرد خویش می‌آورد» که باید «فراهم می‌آورد» باشد. همچنین فعل «خرید» که در کتاب راهنمایی فقط مفعول می‌خواهد؛ پرویز کتابی خرید^{۱۲}، در دبیرستان هم مفعول می‌خواهد هم متمم: کتاب را از کتابفروشی خریدی^{۱۳}؟

آیا بهتر نیست بحث گذرا و ناگذر را به همان داشتن مفعول یا نداشتن آن ختم کنند و بقیه را به این صورت مطرح نمایند که فعلها به مناسبت جمله یا داشتن خصوصیتی، گاهی نیاز به جزء دیگری دارند که آن متمم یا مسند است. به این ترتیب خودشان هم دچار تناقض گویی نمی‌شوند.

برگردیم به نقش مسند، همان‌طور که گفته شد مسند نقشی است که برای نامگذاری هر کلمه بی‌نام و نشانی استفاده می‌شود. برای مثال جمله‌هایی که به دلیل داشتن فعلهایی خاص (که معنای اولیه خود را به مناسبت جمله از دست داده‌اند و به قول مرحوم دکتر خیامپور فعلهای ناقص معنایی هستند)^{۱۴} هم به مفعول محتاج‌اند هم به جزء دیگری که تا چند سال قبل آن را تمیز می‌نامیدند و اکنون آن را مسند می‌گویند:

مردم ایران حافظ را لسان‌الغیب می‌خوانند^{۱۵}
 نهاد مفعول مسند فعل

لسان‌الغیب که به حکم دستور سنتی تمیز است اینجا مسند می‌شود. البته به نظر نگارنده تمیز هم اسم درستی نیست (یادآور می‌شود دکتر خیامپور این نقش را متمم فعل ناقص نامیده‌اند)^{۱۶}، زیرا تمیز بنا به تعریفی که در دستور زبان عربی دارد کلمه‌ای است که برای تکمیل بیشتر و رفع ابهام از معنی جمله می‌آید نه برای رفع نقص و جبران کمبود. مثلاً: علی افضل منک علماً، اینجا علماً، یعنی از

است، «روشن» مسند می‌شود پس در جمله قبلی هم مسند است. گذرا به متمم هم خود مصیبت دیگری است. طبق مطالب کتاب، فعل این نوع جمله‌ها به حرف اضافه خاصی احتیاج دارد؛ مثلاً جنگیدن با، ترسیدن از، که اسم بعد از حرف اضافه «متمم اجباری» می‌شود. مثال کتاب در این باره این است: هیچ آزاداندیشی یا حقیقت نمی‌جنگد. «اما بارها با جنگیدن جمله‌هایی ساخته‌ایم بدون حرف اضافه «با»؛ مثلاً: او برای آزادی می‌جنگد. (معلوم نیست با چه کسی؟ اما جمله کامل است و نقصی ندارد) همچنین: او شجاعانه می‌جنگد. مسلماً مفهوم «با دشمن» در جمله پنهان است ولی نبودن ظاهری آن، نقصی بر جمله وارد نکرده است.

پس این گذرا به متمم بودن و داشتن متمم اجباری، چه نوع اجباری است که در خیلی موارد به راحتی می‌توان آن را حذف کرد یا جایگزینی برایش گذاشت. برعکس این مورد، فعلهایی را که ناگذر دانسته‌اند در پاره‌ای جمله‌ها یا توجه به فضای جمله می‌بینیم که حتماً متمم می‌خواهد. برای نمونه فعل «نشست» که در کتاب سال اول، ص ۵۴ ناگذر است، در تمرینهای کتاب سال دوم جمله‌ای است با فعل «می‌نشیند» که با توجه به حال و هوای جمله نمی‌توان آن را دو جزئی دانست، بلکه جزء سومی لازم دارد که علی‌الظاهر قید است (قید مکان، و طبق تعریف و خصوصیت قید می‌توان آن را حذف کرد) ولی وجودش اینجا لازم است، یعنی بدون آن این جمله کمبود دارد و به قول دانش‌آموزان «انگار این جمله یک جوری است». عبارت چنین است:

«ققنس مرغی خوش رنگ و خوش آواز است... هزار سال می‌زید

نظر علمی، (علی از نظر علمی از تو برتر است) و در صورت نبودن کلمه علماً جمله ناقص نمی شود.
در متون فارسی گاهی به چنین نقشی برمی خوریم، برای نمونه این بیت شهید بلخی:

با ادب را ادب سپاه بس است

بی ادب با هزار کس تنهاست

نثر مصرع اول چنین است:

ادب برای یادادب سپاه بس است.
نهاد متمم مسند فعل

سپاه ظاهراً نقشی ندارد، چون می توان آن را حذف کرد و از طرفی وجود آن را چنین تعبیر می کنیم: ادب برای یادادب (به عنوان سپاه یا از نظر سپاه بودن) بس است، پس نقش آن تمیز است. این نقش را در جمله های روزمره هم به کار می بریم مثلاً:

«برای خواهرم روسری سوغات آوردم.»

متمم مفعول فعل و نهاد

سوغات تمیز است چون هم می شود حذفش کرد هم می توان گفت (به عنوان سوغات)، حالا اگر قرار باشد این دو کلمه را مسند یا هر اسم دیگری بنامیم درست نیست، چون مسند غیرقابل حذف است. از طرفی همان طور که گذشت طبق تعریف آن، مسند جزئی است که با فعل ربطی به نهاد منسوب می شود.

۲. مورد دیگر جملات دو مفعولی است، یعنی جمله هایی با فعل متعدی که با پسوند (اند، انید) دوباره متعدی می شوند: کودک غذا می خورد، که می شود: مادر به کودک غذا خوراند. گاهی این جمله را به صورت «مادر کودک را غذا خوراند» یا «مادر کودک را غذا داد»^{۱۷} عوض می کنند (که البته امری عادی است) و آن را دو مفعولی می نامند. در چنین جایی که «را» به معنای حرف اضافه «به» و متمم ساز است و با این کار ارزش معنایی خود را از دست می دهد، چه لزومی دارد بنابر ظاهر جمله، آن را دو مفعولی بنامیم. این عمل باعث می شود معانی مختلف «را» (به، از، در، برای) کم کم فراموش شود. با وجود کثرت آن در متون گذشته و حال - مثلاً: حاتم طایی را گفتند... یا حکیمی را پرسیدند...

۳. مورد دیگر، نامگذاری اسم و صفت های غیر ساده ای است که یک جزء آن «وند» است. در کتاب های جدید دبیرستانی این نوع کلمات مشتق نامیده می شود. «اسم مشتق اسمی است که یک جزء آن معنای مستقل ندارد: آموزش، خوبی، عروسک...»^{۱۸} در صورتی که اصطلاح مشتق در کتاب های راهنمایی برای کلماتی استفاده می شود که در آن بن فعل وجود دارد: افزایش، شایسته، دانش، بسته.^{۱۹}

۴. مورد دیگر بحث جنجال برانگیز فعل ساده و مرکب است. طبق دستورالعملی که این کتابها صادر کرده اند به ندرت می توان فعل مرکب یافت، زیرا با قرارداد حرف «ی»، «ها» و «تر» بین دو جزء فعل به شرط داشتن معنای درست، فعل، مرکب نیست: روشن کرد ← روشن تر کرد و کلاً گسترش پذیری را ملامک ساده بودن فعل دانسته اند: کارکرد ← کارها کرد - کار زیادی کرد. اما جالب این که فعلی که خود کتاب مرکب دانسته با همین دستورالعمل ساده می شود: دست برداشتن،

فروید آمدن،^{۲۰} که می توان گفت: «دست از سرم برداشت» و «چنان فرویدی آمد که حظ کردم». این فعلها مرکب نیست چون بین دو جزء فاصله افتاده است.

جالب تر این که یکی از راه های مرکب بودن یا نبودن فعل را کاربرد آن در جمله ذکر کرده اند: مثلاً طلب کردن، اگر بگوییم از او طلب پول کردم، ساده است ولی، از او پول طلب کردم، مرکب است. مثال کتاب این است: علی پیشرفت در سهایش را مرتباً به خانواده اش اطلاع می دهد (مرکب) علی از پیشرفت در سهایش هیچ اطلاع جدیدی به خانواده اش نداد (ساده)^{۲۱}. اینجا از مؤلفان محترم می پرسیم، مگر تعریفی که مرحوم دکتر خانلری در کتاب تاریخ زبان فارسی خود، از فعل مرکب داده اند چه ایرادی دارد که ما باید با این دستورالعمل محکم و بی عیب شما (!) خود را به در سر بیندازیم؟ در کتاب تاریخ زبان می خوانیم: «اصطلاح فعل مرکب را به افعالی اطلاق می کنیم که از دو کلمه مستقل ترکیب یافته اند. کلمه اول اسم یا صفت است که تغییر نمی پذیرد... و از مجموع آنها معنی واحدی دریافته می شود... مثلاً خراب ساختن که از خواندن آن دو مفهوم خراب و ساختن که با یکدیگر متضادند به ذهن نمی آید، بلکه خواننده یک معنی، یعنی ویران کردن را درمی یابد. نمونه های دیگر: آرایش کردن، پایمردی کردن، افسوس کردن، حيله ساختن، سعی نمودن...»^{۲۲} در این نمونه ها با قرار دادن کلمه یا کلماتی بین دو جزء، معنای اصلی به هم نمی خورد. مثلاً پایمردیها کرد، حيله عجیبی ساخت، سعی ها نمود، هیچ تفاوتی با صورت قبلی ندارد، همچنان که در مثال کتاب (اطلاع دادن)، هیچ تغییر معنایی حاصل نشده است.

۵. این مورد، حذف به قرینه است خصوصاً قرینه معنوی. برای آموزش این مورد چنین مثالی آورده شده: «مردی از کوچه می گذشت کودکان در کوچه سرگرم بازی بودند، پرسید...». در توضیح مطلب چنین می خوانیم که «چون هیچ نشانه ای در جمله نیست و تنها از مفهوم عبارت می توان فهمید عمل پرسیدن از کودکان انجام گرفته است، پس کودکان به قرینه معنوی حذف شده است.»^{۲۳} این مثال غلط و توضیح نادرست آن چنان واضح است که دانش آموزان با خواندن آن می پرسند مگر کلمه کودکان در جمله قبل نیامده و اصلاً اگر مرد از کودکان نپرسیده، پس از چه کسی سؤال کرده است؟ مسلم است که از کودکان که در حال بازی بودند سؤال شده است. پس به خاطر ذکر کلمه در جمله قبل حذف به قرینه لفظی است نه معنوی.

حذف به قرینه معنوی همان طور که از اسمش پیداست، آن است که خواننده یا شنونده از معنا و مفهوم عبارت، قسمت حذف شده را دریابد، بدون هیچ اشاره لفظی. مثلاً جمله «خدایا شکر» که می شود گفت اصلش چنین است: خدایا تو را شکر می گویم، یا «کلمه - جمله ها: سلام (سلام بر تو باد)، کمک (به من کمک کنید)، آتش (اینجا آتش گرفته است)، یا جملاتی که با نام خدا شروع می شود: ای نام تو بهترین سرآغاز (ای کسی که نام تو بهترین سرآغاز است)، به نام خداوند جان و خرد (آغاز می کنم)، همچنین شبه جمله ها: دریغ (دریغ می خورم).

۶. مطلب مهم دیگر غیر از بخش دستوری، قسمت املاست. درباره این امر قابل اهمیت در کتاب اول دبیرستان می خوانیم: «راستی تاکنون فکر کرده اید برای چه املا می نویسیم»^{۲۴} در ادامه توضیحاتی آمده مبنی بر این که املا نوشتن چه ارزشی دارد و چه مهارتهایی را در ما افزایش می دهد و سرانجام بعد از همه این تعریف

و تمجیدها از املا، به این نتیجه می‌رسیم که به جای این که هر هفته املائی بنویسیم، در سال تنها چهار املائی کاملاً مشخص از لغات موجود در دو کتاب ادبیات و زبان فارسی (هر بار مجموع لغات هفت درس از هر کتاب) خواهیم نوشت.

حال می‌پرسیم آیا با این همه طول و تفصیل که برای ارزش املا بیان شده، با چند کلمه مشخص (که متأسفانه بعضی معلمان به دلیل کمبود وقت برای تدریس، از همین هم دریغ می‌کنند) می‌توان به اهداف املانویسی دست یافت؟ یعنی می‌توان در یک تک‌زنگ، آن هم دو ماه یکبار، با چند کلمه «دقت و حافظه را تقویت کرد، شنیده‌ها را بهتر درک نمود، با تلفظ صحیح کلمات و جملات آشنا شد و بالاخره شنیده‌ها را درست، زیبا و خوانا نوشت»؟^{۲۵}

واقعاً این اعجاز می‌کند زیرا من چنان شاهکارهایی از دانش آموزان سال سوم دبیرستان و پیش‌دانشگاهی دیده‌ام که حیفم آمد نمونه‌ای ذکر نکنم؛ دانش‌آموزی برای مدیر مدرسه نامه‌ای نوشته، درخواست خود را بیان می‌کند. شروع نامه چنین است: «حضور مدیر محترم خانم واعض (خانم واعظ) و دانش‌آموز دیگری به نمره انضباط خود اعتراض کرده که «... و با این که هیچ کار خطایی نکرده‌ام نمره انضباطم...». در چند برگه امتحانی هم به غلطهایی از این نوع برخوردیم: زعیف (ضعیف)، قانده (قاعده)، معاخزه (مواخذه)، سبور (صبور). در چنین مواردی وقتی به آنها اعتراض می‌شد، جواب می‌دادند که در کتاب زبان فارسی یا شکل غلط بعضی کلمات در کنار صورت صحیح آنها آمده، مثل: «صورت درست: عالم، تلف، طرب، سالم و صورت نادرست: آلم، تلف، ترب، نالم، سالم»^{۲۶} یا برای یک واژه دو صورت املائی نوشته شده است (رؤوف، رثوف، شؤون، شئون، مسأله، مسئله).^{۲۷}

موارد بسیار دیگری نیز هست که می‌توان جزو اشکالات و معایب کتاب برشمرد، ولی برای جلوگیری از اطالۀ کلام به اختصار بیان می‌شود:

۱. تکرار مطالب درسی: الف - ویژگیهای فعل، خصوصاً زمانهای فعل. ب - ساختمان کلمه و جمله ج - ویرایش د - ترتیب اجزای جمله ه - مطابقت نهاد با فعل... تمام این موارد بدون هیچ نکته خاصی فقط با توضیح بیشتر تکرار شده است.

۲. کثرت مطالب یک درس: برای نمونه درس هجدهم از سال سوم «وابسته‌های وابسته» که شامل معیض، صفت صفت، مضاف الیه مضاف الیه، متمم، متمم اسم، متمم متمم، و نقش تنازعی کلمات، که تمام ساعت به توضیح درباره هر کدام از این مطالب سپری می‌شود. آیا بهتر نبود به جای مطالب تکراری و زاید مباحث دیگری از دستور بیان می‌شد؟ در این کتابها جای جمله‌های ندایی (ندا و منادا)، جمله‌های تاویلی (جمله پیروی که در جمله پایه نقش دارد)، جمله‌های دعایی، کاربرد مختلف بعضی حروف، وجه مصدری و وصفی (که نمونه‌های زیادی در کتاب متون فارسی دارد) کاربرد نقشهای مختلف صفت، نامگذاری صحیح صفتها و قیود و... واقعاً خالی است.

و کلام آخر این که بنا بر قول آقای مصطفی ذاکری، آیا بهتر نیست که ما همان دستور سنتی را - البته با توجه به دستاوردهای خوب و مفید زبان‌شناسی جدید - تدریس کنیم که هم ساده تر است و هم صدها سال تجربه را پشت سر گذاشته و کارایی و مؤثر و مفید بودن خود را به اثبات رسانیده است؟ آقای مشکوة‌الدینی به حق در پیشگفتار کتاب دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری نوشته‌اند «این دستور زبان بیشتر برای آشنایان به زبان‌شناسی و مسائل دستور زبان فارسی است و به صورتی که ارائه شده است برای تدریس در

دوره‌های آموزشی پیش از دانشگاه مناسب نیست»^{۲۸}، اما معلوم نیست به چه مناسبت در کتابهای درسی مدارس وارد شده است؟

پانوشتها:

۱. کتاب زبان فارسی ۱، ۲، ۳ و ۴ (مقدمه).
۲. همان.
۳. همان.
۴. مقاله «دریغ است ویران شود فارسی»، نشر دانش، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۹، ص ۱۲.
۵. همان.
۶. همان.
۷. زبان فارسی ۵، ص ۱۲.
۸. فارسی اول راهنمایی، ص ۶۴ و ۱۳۰.
۹. زبان فارسی ۳ و ۴، ص ۲۵.
۱۰. همان، ص ۲۲ و ۲۳.
۱۱. همان، ص ۲۸.
۱۲. فارسی اول راهنمایی، ص ۸۳.
۱۳. زبان فارسی ۵، ص ۹۵.
۱۴. دستور زبان فارسی، ص ۷۴ و ۷۰.
۱۵. زبان فارسی ۵، ص ۹۶.
۱۶. دستور زبان فارسی، ص ۷۱ و ۷۰.
۱۷. زبان فارسی ۵، ص ۹۷.
۱۸. زبان فارسی ۴ و ۳، ص ۱۰۳، ۱۰۲.
۱۹. فارسی سوم راهنمایی، ص ۵۰ و ۴۹.
۲۰. زبان فارسی ۴ و ۳، ص ۷۴.
۲۱. همان، پانویس.
۲۲. تاریخ زبان فارسی، ج ۲، صص ۱۷۰-۱۷۱ (از ص ۱۳۰ تا ۱۷۰ مربوط به مثالهاست).
۲۳. زبان فارسی ۵، ص ۶۴ و ۶۳.
۲۴. زبان فارسی ۲ و ۱، ص ۴۰.
۲۵. همان، ص ۴۱.
۲۶. زبان فارسی ۴ و ۳، ص ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۷.
۲۷. زبان فارسی ۵، ص ۵۷ و ۵۶.
۲۸. نشر دانش، اسفند ۱۳۷۹، ص ۱۳ و ۱۲. (تذکر: جمله‌هایی که با خط تیره زیر آنها تأکید شده، از نگارنده است.)

منابع:

- کتاب زبان فارسی ۲ و ۱ (۲۰۱۷) سال ۱۳۷۸.
- کتاب زبان فارسی ۴ و ۳ (۲۰۱۷) سال ۱۳۷۸.
- کتاب زبان فارسی ۵ (۲۴۹۳) سال ۱۳۷۹.
- کتاب فارسی سال اول راهنمایی، سال ۱۳۷۷.
- کتاب فارسی سال دوم راهنمایی، سال ۱۳۷۸.
- کتاب فارسی سال سوم راهنمایی، سال ۱۳۷۹.
- تاریخ زبان فارسی (۳ جلدی)، پرویز نائل خانلری، نشر نو، تهران ۱۳۶۵.
- نشر دانش (مجله)، سال هفدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۹.
- دستور زبان فارسی، عبدالرسول خیامپور، نشر کتابفروشی تهران، چاپ هشتم، شهریور ماه ۱۳۷۲.